

عوامل خاموشی فطرت از منظر قرآن کریم

aliarefi4762@yahoo.com

علی عارفی مسکونی / استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

mrl341@chmail.ir

فاطمه درویشی بیاضی / سطح ۳ حوزه علمیه رشته تفسیر و علوم قرآنی

پذیرش: ۹۶/۲/۲۲

دریافت: ۹۵/۸/۲۳

چکیده

خداوند متعال انسان را آفرید و در او نیرو و کششی درونی به سمت خیرات و خوبی‌ها و صراط مستقیم قرار داد. این نیروی درونی «فطرت» نامیده می‌شود. گاهی در بین انسان‌ها کسانی دیده می‌شوند که در مسیری برخلاف فطرت خویش حرکت می‌کنند و به گمراهی می‌افتند. نوشتار پیش‌رو با هدف شناسایی عواملی که سبب انحراف فطرت از مسیر اصلی‌اش می‌شود، به رشته تحریر درآمده است. این مقاله با روش تحقیق استنادی و با مراجعه به تفاسیر قرآن کریم، نگاشته شده است. در این مقاله، براساس آیات قرآن کریم یازده عامل (وسوسه‌های شیطانی، غفلت، کبر و خودبینی، پندارگرایی، دنیاگرایی، زنگار دل، پیروی از هوای نفس، دوست ناباب، شخصیت‌گرایی، پیروی نسنجیده از اکثریت ناآگاه، و گسستن پیوند ایمان و خانواده) به عنوان عواملی که سبب خاموشی نور فطرت می‌گردند، بررسی شده است. در پایان نیز راه‌کارهایی برای پیش‌گیری از ورود به این انحرافات بیان شده است.

کلیدواژه‌ها: فطرت، وسوسه شیطانی، غفلت، انحراف، گمراهی.

مقدمه

هر فرد و هر مدیری که از طرف مقابل و یا از زیردست خود انتظارات خاصی داشته باشد، از قبل زمینه‌های لازم را برای انجام آن انتظارات فراهم می‌کند. مادری که از فرزند خود توقعات خاصی دارد و اهدافی را برای آینده او در نظر گرفته، از همان نخستین روزهای رشد جنین در رحم، به فکر فراهم آوردن شرایطی است که کودک او به آنچه او در ذهن می‌پروراند، برسد و در حد توان خویش نیز در این زمینه فعالیت می‌کند. بنابراین، از خداوند، که قادر مطلق و نیز علیم و حکیم است، بعید است که موجودی را آفریده باشد و از او توقع کار خاصی را داشته باشد، اما شرایط را برای رسیدن او به آن مطلوب در اختیار انسان قرار نداده باشد.

خداوند متعال انسان را آفریده و هدف از آفرینش او را عبادت خود قرار داده است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶). پس از یک وجود حکیم بعید است که این هدف را از آفرینش انسان داشته باشد، ولی زمینه‌های رسیدن به این مطلوب را در وی قرار نداده باشد. خداوند در جهت رسیدن انسان به این هدف، در اولین گام چیزی در درون او به نام «فطرت» نهاده که همان گرایش به خیرات و خوبی‌هاست. البته این عامل درونی است و خداوند برای هدایت انسان، از بیرون نیز پیامبران و امامان را فرستاده که خارج از بحث این مقاله است.

اهمیت این موضوع در آنجاست که با وجود چنین چیزی در وجود انسان، که او را به سمت امور نیک سوق می‌دهد، ولی همواره با افرادی برخورد می‌شود که یا در مسیر صحیح نبوده‌اند و یا ابتدا در مسیر صحیح و صراط مستقیم قرار داشته‌اند، اما پس از چندی به راه صحیح پشت نموده، به راه باطل وارد شده‌اند. همچنین گاهی در جامعه امروزی افرادی حق را رها کرده، به باطل روی می‌کنند که لازم است این عوامل شناخته شود.

آنچه در این نوشتار مطرح خواهد شد این است که چه عامل یا عواملی سبب شده است افراد به این گمراهی دچار شوند؟ در واقع، هدف این مقاله آن است که این عوامل را شناسایی کند و با مشخص شدن آنها از در افتادن در این دام ضلالت پیش‌گیری نماید. در خصوص موضوع «فطرت»، در کتب تفسیری مباحثی مطرح شده است. همچنین کتاب‌های بسیاری با موضوعیت «فطرت» به نگارش درآمده است. در عموم این کتاب‌ها، به اثبات فطرت و کارایی

این نیروی خداداد پرداخته شده است. اما در خصوص موضوع این مقاله، کمتر در این کتب مبحثی بیان شده است. کتاب *فطرت در قرآن*، از آیت‌الله عبدالله جوادی آملی و *منشور جاوید*، آیت‌الله جعفر سبحانی مبحثی با محوریت عوامل انحراف فطرت دارند که در جاهایی به موضوع این مقاله مرتبط است. در کتاب *زخم فطرت*، اثر سیدحسین اسحاقی نیز گناه عامل انحراف فطرت از مسیر شناخته شده و با این محوریت تدوین گشته است. آنچه این مقاله سعی در بررسی آن دارد این است که فطرتی که بیدار بوده و در برهه‌های شکوفا گشته، چه امری سبب به انحراف رفتن آن گشته است. در همین زمینه، عوامل خاموشی فطرت بررسی و نیز راه کارهای جلوگیری از انحراف فطرت بیان می‌گردد.

بنابراین، سؤال اصلی این پژوهش عبارت است از: چه عواملی

سبب خاموشی فطرت می‌گردد؟

سؤالات فرعی هم عبارت است از:

۱. فطرت چیست؟
۲. آیا در قرآن ادله‌ای بر وجود فطرت هست؟
۳. راه کارهای جلوگیری از خاموشی فطرت چیست؟

بررسی واژه «فطرت»

واژه «فطرت» از ماده «فطر» و در لغت، به معنای «شکاف عمیق و طولی است» (راغب اصفهانی، ۱۳۸۹، ص ۶۰۶). همچنین در معنای این واژه معنای «ابداع و اختراع» نیز نهفته است؛ چنان که «فطر الامر» به معنای «آن کار را آغاز و ابتکار و اختراع کرد، فطر الله العالم» خدا جهان را آفرید (انیس، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۴۹۶) آمده است. پس در این کلمه، هم معنای «شکافتن» و هم معنای «ابداع و اختراع» و یا به زبان دیگر، معنای «آفرینش» وجود دارد و شاید به همین مناسبت باشد که واژه «فطرت» در آیه ۳۰ سوره روم «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» را به آفرینش و خلقت الهی ترجمه کرده‌اند؛ زیرا آفرینش الهی به منزله شکافتن پرده عدم و آمدن به سرزمین وجود و اختراع و ابداعی است که خداوند تبارک و تعالی آن را ایجاد می‌کند و در نهاد آدمی می‌نهد تا از ندای درون، بیزاری از بدی‌ها و عشق به نیکی‌ها را بشنود و میانبری باشد که به راه راست و حقیقت می‌رسد.

عوامل خاموشی فطرت از منظر قرآن کریم

براساس آیات قرآن کریم، مشخص می‌گردد که خداوند نیرویی درونی را به عنوان «فطرت» برای رسیدن به کمال در درون انسان‌ها قرار داده است، اما دسته‌ای از علل و عوامل وجود دارند که بر سر راه فطرت واقع می‌شوند و نه‌تنها می‌توانند جلوی شکوفا شدن فطرت را از ابتدا بگیرند، بلکه گاهی آن قدر قدرت می‌یابند که فطرت شکوفا و بیدار شده را نیز به خاموشی می‌کشانند. شاهد و دلیل این ادعا افرادی هستند که در بحران‌ها از حق جدا می‌شوند و به باطل گرایش پیدا می‌کنند. آیات قرآنی یک سلسله علل و عوامل را به عنوان سد راه فطرت معرفی می‌کنند که در ادامه، آیات ذکر می‌شوند:

۱. وسوسه‌های شیطانی

یکی از مهم‌ترین عواملی که می‌تواند موجب ضعف و یا خاموشی فطرت شود شیطان و وسوسه‌های شیطانی است. شیطان اولین دشمن انسان است که در ابتدای خلقت انسان، از سجده در مقابل او امتناع کرد و برای اولین بار در اولین منزلگاه آدم دست به وسوسه‌اش زد و سبب هبوط او به زمین شد؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ» (بقره: ۳۶)؛ پس شیطان آن دو (آدم و حوا) را درباره آن (درخت) منحرف ساخت و از آنچه که در آن بودند بیرونشان کرد. شیطان دشمن قسم‌خورده آدمی است. قرآن کریم در رابطه با این دشمنی ابلیس با انسان می‌فرماید: «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ» (ص: ۸۲)؛ ابلیس گفت: پس به عزت تو سوگوند که قطعاً همه انسان‌ها را به بیراهه می‌کشانم.

از این آیه شریفه، به وضوح مشخص می‌گردد که شخصی چون ابلیس، که شناخت زیادی نسبت به جایگاه خداوند دارد و به عزت و جلال خداوند سوگوند یاد می‌کند که همه انسان‌ها را گمراه کند و تنها عده‌ای قلیلی از انسان‌ها را استثنا کرده است «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»، چه دشمنی آشکاری با انسان دارد.

علامه طباطبائی این مطلب را این‌گونه بیان می‌کند:

حرف «باء» در «بعزتک» برای سوگوند است. ابلیس به عزت خدا سوگوند یاد می‌کند که به طور حتم تمامی ابنای بشر را اغوا می‌کند، آن‌گاه مخلصین را استثنا می‌نماید. و «مخلصین» عبارتند از: کسانی که خدای تعالی آنان را برای خود خالص

فرهنگ المعجم الوسیط واژه «فطرت» در این آیه را به معنای «سرشت، نهاد، فطرت و طینت» (انیس، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۴۹۷) می‌داند. مفردات راغب می‌نویسد: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم: ۳۰) اشاره به طبیعتی است که ابداع کرد و در وجود انسان به ودیعه نهاده که با آن توان معرفت به خدا را دارد، و «فطرت الله» نیرویی است که انسان با آن قدرت شناخت و تشخیص ایمان به خدا را می‌یابد (راغب اصفهانی، ۱۳۸۹، ص ۶۰۷).

بر اساس آنچه بیان شد، به دست می‌آید که فطرت انسان نوع خاصی از آفرینش اوست که خداوند در وجود او نهاده تا راه حق و درست را از بیراهه تشخیص دهد. در قسمت بعد، برخی از آیاتی که خداوند در آنها به فطری بودن خیرات و خوبی‌ها و خداجویی در وجود انسان اشاره می‌کند، بیان می‌گردد:

آیات فطرت

برخی از آیات قرآن کریم درصدد بیان این مطلب هستند که خداوند نسبت به انسان لطف مضاعفی دارد و با قرار دادن نیرو و کششی در درون او به سمت خوبی‌ها، وی را از سایر موجودات برتر دانسته است. به برخی از این آیات اشاره می‌گردد:

۱- آیه ۳۰ سوره روم: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ...»؛ پس روی خود را به سوی این دین حق گرا بگردان؛ دینی که فطرت خدادادی‌ات تو را به آن گرایش می‌دهد؛ همان فطرتی که خداوند همه انسان‌ها را بر آن آفریده است، و آفرینش خداوند دگرگونی ندارد.

۲- آیات ۸ و ۷ سوره شمس: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»؛ سوگوند به نفس آدمی و آن قدرت حکیمی که آن را موزون ساخت و سامان بخشید و گنه‌کاری و تقوایشگی را به او الهام کرد.

۳- آیات ۸ تا ۱۰ سوره بلد: «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ»؛ مگر ما برای او دو چشم قرار ندادیم؟! و یک زبان و دو لب؟! و راه خیر و شر را به او نشان دادیم.

۴- آیه ۳ سوره انسان: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ همانا ما راه درست را به او نشان دادیم و اوست که یا سپاس می‌گزارد و یا ناسپاسی پیشه می‌کند.

کرده و دیگر هیچ کس در آنان نصیبی ندارد. در نتیجه، ابلیس هم در آنان نصیبی ندارد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۷، ص ۳۴۶).

با این آیات مشخص می‌شود که شیطان رانده‌شده عزم جدی بر گمراه ساختن آدمیان دارد که اگر این موجود خبیث نبود شاید بسیاری از نفس‌هایی که در ابتدا به نور هدایت روشن می‌شوند پس از چندی گرفتار تردید و ارتداد نمی‌شدند؛ چنان‌که در حدیث شریفی در این باره آمده است: «لولا أن الشیاطین یحومون علی قلب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السماوات» (مجلسی، ۱۳۷۴، ج ۶۷، ص ۱۶۱)؛ اگر شیطان‌ها اطراف قلوب بنی‌آدم دور نمی‌زدند، انسان‌ها می‌توانستند به ملکوت آسمان‌ها نگاه کنند (می‌توانستند ملکوت آسمان را ببینند).

۲. غفلت

راغب اصفهانی در معنای این واژه می‌نویسد: غفلت خطایی است که به خاطر عدم محافظت و هوشیاری از انسان سر می‌زند (راغب اصفهانی، ۱۳۸۹، ص ۵۷۷). بنابراین، می‌توان تفاوت بین عدم بصیرت و غفلت را در این دانست که شخصی که بصیرت ندارد قدرت تشخیص و تمیز ندارد؛ ولی غافل این قدرت را دارد و حق را به خوبی می‌شناسد، اما بی‌توجه و بی‌تفاوت است.

غفلت یکی از عوامل رو به ضعف رفتن فطرت به‌شمار می‌آید. آیت‌الله جوادی آملی در این باره می‌نویسد:

انسانی که از خود و خدا و آیات الهی غافل شود از حرکت علمی برای شناخت و شهود حق و از حرکت عملی برای شکوفایی فضایل انسانی محروم می‌گردد؛ زیرا غفلت، که در فرهنگ دین، رجس و چرک است، نمی‌گذارد انسان به سوی کمال حرکت کند (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱۲، ص ۳۹۳).

در قرآن کریم نیز در این زمینه آمده است: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف: ۱۷۹)؛ به‌یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم. آنها دل‌ها و عقل‌هایی دارند که با آن اندیشه نمی‌کنند و نمی‌فهمند، و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند، آنها چون چهارپایان‌اند، بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلان‌اند.

این آیه شریفه احوال غافلان را بیان می‌کند که دچار چنان

غفلتی هستند که حتی حواس ظاهری آنان به این تشبیه شده است که اصلاً کار نمی‌کنند و گوش‌هایشان نمی‌شنود و چشم‌ها نمی‌بینند، و شاید مثال خوبی برای گروهی از مسلمانان پس از رسول خدا ﷺ باشد که انگار گوش‌های آنان احادیث ولایت را از رسول اکرم ﷺ نشنیدند که پس از رحلت ایشان، دست از ولایت خاندان وی برداشتند.

استاد محسن قرائتی در تفسیر خود، حال این گروه را این‌گونه شرح می‌دهد:

دوزخی شدن بسیاری از انسان‌ها به خاطر بهره‌بردن از نعمت‌های الهی در مسیر هدایت و کمال است؛ زیرا با داشتن چشم، گوش و دل، خود را به غفلت زده‌اند: «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۲۳۰).

امام علی ﷺ در حدیثی تأثیر غفلت در ضعیف ساختن فطرت را این‌گونه بیان می‌دارند: «الغفله ضلال النفوس» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۶۵)؛ غفلت مایه گمراهی نفس‌هاست؛ یعنی در اثر غفلت، نفس به گمراهی می‌افتد.

۳. کبر و خودبینی

یکی از عواملی که در انحطاط و انحراف انسان‌ها بسیار قدرتمند عمل می‌کند کبر و خودبینی است. کسی که در مرداب کبر فرو رود حقایق بر او پوشیده خواهد شد؛ زیرا وی تنها خود و آمال و آرزوهای خود را می‌بیند و پا را از منیت خود فراتر نمی‌گذارد. کسی که گرفتار نفس خود شود و خود را بزرگ و یا حتی بزرگ‌تر از سایرین ببیند و اندیشه و فکر خویش را نیکوتر از سایر افراد بشمارد از دیدن زیبایی حقایق بازمی‌ماند.

تاریخ اسلام از نمونه‌های اینچنینی خالی نیست و در ادوار گوناگون با چنین افرادی روبه‌رو بوده است؛ افرادی که حق و حقیقت را می‌شناختند، ولی به خاطر کبر و خودپرستی‌شان دست از حق برداشتند و به آن پشت کردند. یکی از این نمونه‌ها مندرین جارود است.

وی از یاران امام علی ﷺ بود و در جنگ جمل، سپاه امام را همراهی کرد و امیرمؤمنان ﷺ او را والی فارس (استخر) قرار دادند. اما مندر در آنجا مقدار زیادی از بیت‌المال را به خود اختصاص داد و زمانی که خیانتش آشکار شد، امام وی را از حکومت برکنار کردند. در زمان امام حسین ﷺ مندر از اشراف بصره به‌شمار می‌آمد. امام ﷺ به وی نامه‌ای نوشتند و از ایشان برای بیعت دعوت کردند. امام نامه

للعلو و التكبر، ففي ذلك دلالة على أنهم كانوا معاندين إذ جحدوا ما عرفوا (طوسی، بی تا، ج ۸، ص ۸۱)؛ معنای آیه این است که آنان آیات را می شناختند و با قلوبشان به آن علم داشتند، ولی به خاطر کبر و غرورشان با زبان به انکار آیات می پرداختند. پس در این مطلب، که با شناخت آیات، آن را انکار می کردند، دلالتی بر معاند بودن آنان است.

امام صادق علیه السلام نیز در این باره می فرماید: «العجب صارف عن طلب العلم داع إلى الغمط والجهل» (حکیمی و دیگران، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۰۲)؛ خودبینی انسان را از دانش طلبی منصرف می کند و او را به انکار حق و نادانی می کشاند.

کبر و خودبینی را می توان یکی از مهم ترین عوامل سقوط به گمراهی دانست؛ همچنان که در قضیه سقوط شیطان، عامل گمراهی او کبر و غرورش در مقابل خداوند بود که از اطاعت خداوند سرپیچی نمود و در مقابل آدم سجده نکرد. قرآن کریم در این باره می فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (بقره: ۳۴)؛ و هنگامی که به فرشتگان گفتیم که به آدم سجده کنند همگی سجده کردند، جز ابلیس که از سجده ابا کرد و تکبر ورزید.

قرآن در جای دیگر، علت سجده نکردن شیطان را این سخن او می داند که در مقابل امر خداوند به سجده گفت: «أنا خير منه» (اعراف: ۱۲) و این کلام او نیز نشان از کبر و غرورش دارد.

۴. پندارگرایی

یکی از مهم ترین عوامل در فراموش کردن فطرت توسط انسان ها پندارگرایی و تکیه بر ظن و گمان به جای علم و یقین است. در قرآن کریم، در این باره آمده است: «وَإِنْ تَطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (انعام: ۱۱۶)؛ بیشتر مردم چنین اند که اگر بخواهی پیرو آنها باشی تو را از راه حق گمراه می کنند؛ زیرا تکیه شان بر ظن و گمان است. بنابراین، مشاهده می شود که قرآن کریم منحرف شدن از راه حق و افتادن در ضلالت و گمراهی و خاموشی فطرت را از پیامدهای پیروی از ظن می داند. آیت الله مکارم شیرازی در تفسیر این آیه می نویسد:

(خداوند در این آیه) پیامبر خود را مخاطب ساخته، می گوید:

«اگر از اکثر مردمی که در روی زمین هستند پیروی کنی تو را

دیگری به سایر اشراف بصره نیز نوشته بودند که همگی نامه امام علیه السلام را پنهان کرده بودند؛ ولی مندر نامه امام را به ابن زیاد داد و ابن زیاد فرمان داد و سفیر امام که آن نامه را آورده بود، بر دار زدند (پورامینی، ۱۳۸۲، ص ۲۵۹-۲۵۷).

امام علی علیه السلام درباره او می فرماید: «از خودبینی پیوسته به دو جانب خود می نگرد و در دو جامه، که به تن دارد - با تکبر و نخوت راه می رود» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، نامه ۷۱).

چنان که از سرگذشت منبرین جا رود برمی آید، وی یکی از زبان کارترین افراد در تاریخ اسلام بوده است؛ کسی که روزگاری در رکاب امام علی علیه السلام برای حقیقت و علیه باطل شمشیر می زد به جایی رسید که در برابر حقیقت ایستاد و یاور دستگاه ظالم می گردید. این یک نوع بازگشت به عقب است و می توان آن را «خاموشی فطرت» وی دانست.

قرآن کریم درباره چنین افرادی می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ» (غافر: ۵۶)؛ آنان که بدون برهان به مجادله در آیات خدا می پردازند، در سینه هایشان جز کبر چیزی نیست که به آن نیز نمی رسند. در این آیه شریفه، خداوند متعال یکی از علل انکار آیات خود را توسط گروهی کبر آن گروه می داند.

در تفسیر جوامع الجامع آمده است:

«إِنَّ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ» در سینه آنها جز کبر و غرور چیزی نیست و آنها اراده ریاست و تقدم دارند و می خواهند که کسی بالاتر از آنها نباشد، لذا تو را دشمن می دارند و معجزات را انکار می کنند و این بدان سبب است که نبوت برتر از هر سلطنت و ریاستی است، و یا مقصود این است که می خواستند پیامبری از آن آنها باشد، نه از آن تو (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۵، ص ۴۳۲).

در آیه ای دیگر از قرآن کریم، چنین آمده است: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (نمل: ۱۴)؛ آیات روشن را از سر ستم و بزرگ فروشی منکر شدند، درحالی که در دل هایشان به آن آیات یقین داشتند. این آیه اشاره به افرادی دارد که حق و حقیقت را می شناسند؛ اما به خاطر کبر و غرورشان آن را انکار می کنند.

تفسیر التبیان در توضیح حال این افراد می نویسد:

«وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» و المعنى أنهم

عرفوها و علموها بقلوبهم، لكنهم جحدوا بها بالسنتهم طلباً

دانستن کلی و اجمالی کم اثر است. آنچه سبب نورانیت می‌شود، «احاطه علمی» است. «لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» (قرآنی، ۱۳۸۳، ج ۵، ص ۲۱۵).

قرآن کریم در جای دیگر می‌فرماید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (کهف: ۱۰۴)؛ زیان‌کارترین مردم آنها هستند که عمرشان را در راه حیات دنیای فانی تباه کردند و به خیال باطل می‌پنداشتند نیکوکاری می‌کنند.

در تفسیر *الکاشف* در خصوص این آیه آمده است: زیان‌کارترین مردم در معامله و ناموفق‌ترین و ناکام‌ترین آنان در تلاشش جاهل مرکبی است که جهلش را علم و شرش را خیر و بدی‌اش را نیکی می‌بیند و شکی نیست که چنین فردی ناکام و زیان‌کار در دنیاست؛ زیرا در غیر واقعیات زندگی می‌کند و در آخرت نیز زیان‌کار است؛ زیرا در آن روز، خدا او را به خاطر جهل و غرور و بدی اعمال عقوبت می‌کند (مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۵، ص ۱۶۴).

۵. دنیاگرایی

برخورداری از نعمت‌های دنیوی نیکو و خوشایند است؛ اما در صورتی به سعادت انسان می‌انجامد که به طور صحیح و درست از آن استفاده شود و به آسایش طلبی و خوش‌گذرانی و رفاه‌طلبی نینجامد. در صورتی که به این امور منتهی شود قلب و دل انسان را تباه می‌کند، تا جایی که اگر در جایی پیروی از حق ذره‌ای برای منافع انسان ضرر داشته باشد از حق رویگردان می‌شود.

در آیه ۱۸ سوره مبارکه فرقان آمده است: «فَالْوَا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَ كَانُوا قَوْمًا بُورًا»؛ آنها (مؤمنان) می‌گویند: پاک و منزّه هستی تو، هرگز جز تو کسی را سزاوار عبودیت ندانستیم، لیکن تو این کافران و پدرانشان را از دنیا و نعمت‌های آن بهره‌مند گردانیدی تا آنکه یاد تو را فراموش کردند و مردمی شقی و زیان‌کار بودند. این آیه شریفه یکی از علل گمراهی افراد را اشتغال به دنیا می‌داند.

علت نسیان و عدولشان از توحید به شرک عبارت بود از: اشتغال زاید از حد به اسباب دنیوی، به طوری که دیگر به غیر از تمتع از لذایذ مادی، مجالی برای یاد خدا برایشان نماند، و این استغراق در بهره‌گیری از زندگی مادی هم

از راه حق گمراه و منحرف خواهند ساخت!» «وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ». در جمله بعد، دلیل این موضوع را بیان می‌کند و می‌گوید: علت آن، این است که آنها بر اساس منطق و فکر صحیح کار نمی‌کنند. «راهنمای آنها یک مشت گمان‌های آلوده به هوا و هوس و یک مشت دروغ و فریب و تخمین است» «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (مکارم شیرازی و دیگران، ج ۵، ص ۴۱۳).

آری، انسان گاهی گمان می‌کند که در مسیر صحیح حرکت می‌کند، در حالی که در مسیر باطل است. وقتی گمان دارد که در لشکر حق است، ولی در لشکر باطل قرار گرفته است. حتی گاهی قصد قربت می‌کند و با نواده رسول خدا ﷺ به پیکار می‌پردازد! مگر جز این بود که جمع کثیری از لشکر یزید - علیه العنه - از کسانی تشکیل شده بود که پس از جنگ پشیمان به خانه‌هایشان برگشتند، و علت آن، این بود که به گمانشان امام حسین ﷺ علیه خلیفه زمان قیام کرده است و به دنبال یقین برای اثبات عقیده خویش نرفتند و شتاب‌زده تصمیم گرفتند. قرآن کریم در سوره یونس، شرح حال چنین افرادی را بیان می‌دارد: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» (یونس: ۳۹)، بلکه به خاطر آنچه به آن علم نداشتند تکذیب کردند.

علامه طباطبائی نیز علت تکذیب آنان را عدم احاطه علمی نسبت به قرآن و یا نسبت به معارف آن می‌داند و می‌نویسد:

این آیه شریفه علت حقیقی ایمان نیاوردن آنان و نیز علت این تهمتشان را که گفتند: «قرآن کلام خدا نیست، و آورنده‌اش به دروغ آن را به خدا نسبت می‌دهد»، بیان می‌دارد و می‌فرماید: علت حقیقی آن، این است که از قرآن کریم چیزهایی را تکذیب کردند که به آگاهی از آن احاطه‌ای ندارند؛ و یا این است که قرآنی را تکذیب کردند که به آگاهی از آن احاطه‌ای ندارند، چون در قرآن کریم معارفی حقیقی از قبیل علوم واقعی وجود دارد؛ علمی که آگاهی و فهم آنان گنجایش آن علوم را ندارد؛ تاویل و شرح آن معارف هم هنوز به گوششان نخورده. واضح‌تر بگوییم: هنوز تاویل آنچه که تکذیبش کردند به آنان نرسیده، تا ناگزیر از تصدیق آن شوند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۹۴).

در تفسیر نور هم آمده است:

مخالفان بدون احاطه علمی به قرآن، آن را رد کرده‌اند...

که دل‌ها تان چون سنگ و یا سخت‌تر از سنگ شد؛ زیرا برخی از سنگ‌ها نهرهای آب از آنها می‌جوشد و برخی دیگر می‌شکافد و آب از آن بیرون می‌آید و برخی دیگر از ترس خدا فرود می‌آیند.

ممکن است قلبی از سنگ نیز سخت‌تر شود؛ زیرا سنگ ممکن است بشکافد، ولی برخی از دل‌ها چنان با گناه عجیب می‌شوند که هیچ نیرویی در آنها تأثیرگذار نیست و حتی نیروی فطرت نیز در وجود ایشان خاموش می‌گردد.

در تفسیر *احسن الحدیث*، در این خصوص آمده است:

سنگ‌ها این تأثیر و انفعال را دارند که اگر آب از کوهی - مثلاً - سرازیر شود، می‌تواند در میان سنگ‌ها جا باز کرده و روان شود و بعضی از آنها شکافته شده و چشمه‌ها از آن می‌جوشد، ولی کلام حق اصلاً در دل شما اثر نمی‌گذارد. عجب است که دل‌ها در اثر اعمال بد ما به این حد از قساوت می‌رسد! (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۶۱).

در جای دیگری از قرآن کریم آمده است: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (مطففین: ۱۴)؛ پس علت اینکه عده‌ای حقایق دین را نمی‌بینند، آن است که جان آنان را پرده‌گناه و زنگار دل گرفته است.

درباره واژه «ران» در این آیه شریفه، *راغب اصفهانی* می‌نویسد: الرّین: زنگاری که بر اشیای روشن و جلی می‌نشیند. خداوند می‌فرماید: «بل ران علی قلوبهم» (مطففین: ۱۴)؛ یعنی گناه همچون زنگار بر روشنایی دل‌های آنان پرده انداخته و دل‌های ایشان را در شناخت خیر از شر و بدی تاریک فتح است (راغب اصفهانی، ۱۳۸۹، ص ۳۳۱). علامه *طباطبائی* معتقد است که از این آیه سه نکته برداشت می‌شود:

اول اینکه اعمال زشت نقش و صورتی به نفس می‌دهد و نفس آدمی را به آن صورت درمی‌آورد.

دوم اینکه این نقوش و صورت‌ها مانع آن است که نفس آدمی حق و حقیقت را درک کند و میان آن و درک حق حایل می‌شود.

سوم اینکه نفس آدمی به حسب طبع اولی‌اش صفا و جلایی دارد که با داشتن آن، حق را آن‌طور که هست درک می‌کند، و آن را از باطل، و نیز خیر را از شر تمیز می‌دهد، همچنان که در جای دیگر فرمود: «و نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (بلد: ۸ و ۹) (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲۰، ص ۳۸۵).

سبب شد که یک سره دل به دنیا دهند و در شهوات فرو بروند، و این نیز باعث شد که از هالکان شده، یک‌سره تباه گردند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۲۶۳).

امام علی علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «به سبب دوستی دنیا، گوش‌ها از شنیدن کر و چشم‌ها از دیدن نور بصیرت کور می‌شود. از این روایت شریفه، می‌توان استفاده کرد: دنیایی که مذموم است و نکوهش شده دوست داشتن افراطی دنیا و حرص و طمع داشتن برای رسیدن به مطامع و آرزوهای دنیایی است» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۶۵).

سید قطب در تفسیر *فی ضلال القرآن*، علت انحراف عده‌ای را از صراط مستقیم بر خورداری از نعمت‌های فراوان موروثی می‌داند و می‌نویسد: «نعمت‌ها، خوش‌گذرانی را به دنبال دارد. خوش‌گذرانی هم دل را تباه و ذهن را تبیل و کودن می‌گرداند و منتهی به ضعف حساسیت در برابر یزدان می‌شود و کوردلی در برابر اندیشیدن و ورنه‌انداز کردن آیات خدا را به دنبال دارد. این امتحان کردن با نعمت است در زمانی که انسان به خود نمی‌آید و از خویشتن مراقبت و مواظبت نمی‌نماید و پیوسته با خدا تماس و پیوند نمی‌گیرد تا او را فراموش نکند (سیدقطب، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۶۰۲).

بنابراین، راه درمان این بیماری (حب دنیا) در پیوسته به یاد خداوند بودن و او را روزی دهنده مطلق دانستن و یادآوری این مطلب است که دنیا و نعمت‌های دنیوی ابدی نیستند.

نمونه‌های بسیاری موجود است؛ مانند بسیاری از کسانی که در صحنه کربلا به طمع درهم و دینارهای وعده داده‌شده توسط یزید و عمال او - لعنه الله علیهم - به مقابله با امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش پرداختند و زنان و دختران و ناموس رسول الله صلی الله علیه و آله را به اسارت بردند.

آیات و روایات در این خصوص، که حب دنیا بیداری فطرت را به خواب می‌برد زیاد است که در این نوشتار بسط گسترده آن نمی‌گنجد.

۶. زنگار دل

یکی دیگر از عوامل خاموشی فطرت گناه زیاد و زنگار گرفتن دل است؛ زیرا زمانی که دل به گناه عادت کرد و سیاه شد، دیگر هیچ حقی در آن رسوخ نمی‌کند و از حق رویگردان می‌شود: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنْ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» (بقره: ۷۴)؛ پس با این همه سخت‌دل گشتید

(۱۷۶)؛ و اگر می‌خواستیم وی را به وسیله آن آیات بالا می‌بردیم لیکن او به زمین چسبید و از هوای خویش پیروی کرد.

وی علم داشت، ولی برخلاف علم خویش، از هوای خویش پیروی کرد؛ به دلیل آنکه در آیه قبل درباره او می‌گوید: «و اتل

عليهم نبأ الذي آتيناہ آیاتنا» (اعراف: ۱۷۵)؛ و برایشان بخوان

خبر آن کسی را که آیات خویش را به وی دادیم. سبب

انحراف او همین شد که از هوای خویش پیروی کرد و به

مقتضای علم خویش عمل نمود (مصباح، ۱۳۸۸، ص ۱۷۶).

آری بلعم باعورا با پیروی از هوای خویش، درحالی که راه درست را می‌شناخت، ندای فطرتش را سرکوب و خاموش کرد و به بیراهه رفت.

امام علی علیه السلام نیز می‌فرماید: «الهُوَى شَرِيكُ الْعَمَى» (نهج‌البلاغه،

۱۳۷۹، نامه ۳۱)؛ هوای نفس شریک کوری است.

۸. دوست نایاب

انسان موجودی است که به صورت اجتماعی زندگی می‌کند و در دوران زندگی‌اش در اجتماع، با افرادی آشنا گردیده، با آنها طرح دوستی می‌ریزد و ارتباط نزدیکی با یکدیگر پیدا می‌کنند. به دنبال این، اگر کسی را که به عنوان دوست انتخاب کرده است سالم و نیکو باشد، می‌تواند او را به سمت بهترین خیرات و خوبی‌ها رهنمون شود؛ اما اگر آن دوست نالایق و عصیانگر باشد او را نیز با خود به

بدبختی و شقاوت می‌کشاند. قرآن کریم در خصوص این نوع از دوستان می‌فرماید: «وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَا لَيْتَنِي لَمَّ اتَّخَذْتُ فَلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي...» (فرقان: ۲۷-۲۹)؛ روزی که ستمگر دست خود را به دندان می‌گردد و می‌گوید: ای کاش با پیامبر طرح دوستی می‌ریختیم! ای کاش من با فلانی دوست نبودم! او مرا گمراه کرد. او پس از آنکه با من دوست شد مرا از ذکر خدا بازداشت.

طبرسی در تفسیر این آیه شریفه مقصود از دوست را هر دوستی

می‌داند که انسان را گمراه می‌کند. ایشان می‌نویسد:

ظاهراً مراد از «ظالم» جنس ستمگر باشد... «و یا ویلتی

لینتی لَمَّ اتَّخَذْتُ فَلَانًا خَلِيلًا» (یعنی: کاش پیامبر را اطاعت

می‌کردم و این - یا شیطان - را به دوستی خود بر

نمی‌گزیدم! اگر مقصود از «ظالم»، همه ظلمه باشد، مقصود

هر دوستی است که انسان را از راه دین گمراه سازد. اگر

آری، گناه زیاد به مرور زمان، سبب عادی شدن آن و استمرار و سوسه‌های نفسانی و شیطانی می‌گردد و کم‌کم پرده‌ای بر روی فطرت می‌افکند و فطرت غبار گرفته روز به روز به ضعف و سردی و خاموشی می‌گراید.

۷. پیروی از هوای نفس

پیروی از هوای نفس یکی از بزرگ‌ترین موانع بر سر راه فطرت و مهم‌ترین عوامل برای خاموشی آن به حساب می‌آید؛ زیرا انسان زمانی می‌تواند راه حق را بیابد که بی‌طرف باشد و به یک‌سو میل و رغبت قلبی و درونی نداشته باشد. اما زمانی که فرد پیرو هوای نفس خویش و آرزوهای طول و دراز آن شد دیگر بی‌طرف نیست و در هنگام مردد شدن، آنچه را که به نفع خویش است و هوا و هوس وی را بهتر تأمین می‌کند، برمی‌گزیند.

برای مثال، فطرت‌های بسیاری بودند که به نور ایمان مزین شده بودند و با معدن وحی و رسالت در ارتباط بودند؛ اما پس از رحلت نبی مکرم صلی الله علیه و آله به دنبال مطامع و هواهای نفسانی خویش رفتند و چندی بیش از رحلت ایشان نگذشته بود که در سقیفه بنی‌ساعده گرد آمدند و با زیرپا گذاشتن فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حکومت را غصب و در دین تحریف ایجاد کردند.

قرآن کریم در رابطه با پیروی نکردن از هوای نفس می‌فرماید: «لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (ص: ۲۶). پیروی از هوای نفس موجب می‌شود که حتی اگر در صراط حق و راه خدا هم باشی از آن راه منحرف و گمراه شوی. در ادامه این آیه، به عاقبت ایشان اشاره شده و آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»، کسانی که از راه خدا گمراه شدند برایشان عذاب شدیدی است؛ زیرا روز حساب را فراموش کردند.

در تفسیر مجمع‌البیان، در تفسیر این آیه آمده است: «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى» (و از هوا پیروی نکن) یعنی: از آنچه طبعت به سوی آن میل می‌کند و خواهش نفست به آن دعوت می‌کند - در صورتی که مخالف حق باشد - پیروی نکن. «فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (پس تو را از راه خدا گمراه می‌کند) یعنی: اگر از هوای نفست پیروی کنی تو را از راه حق، که راه خداست، بازمی‌دارد» (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲۱، ص ۹۵).

خداوند متعال در جای دیگر، در ارتباط با بلعم باعورا می‌فرماید: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَا بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ» (اعراف:

ما از سران و کهن سالان خود پیروی کردیم و آنان ما را از راه راست به گمراهی کشاندند. بنابراین، ممکن است کسی در ابتدا راه را بشناسد، اما در ادامه راه، به سبب علاقه به فردی خاص و یا به سبب مقام والای وی، به اطاعت و پیروی از او مشغول شود و به تدریج، بر روی فطرت خویش پای بگذارد و هرچه را که او انجام می‌دهد و می‌خواهد، انجام می‌دهد و در نتیجه، از مسیر حق و مستقیم منحرف می‌گردند. در این خصوص، در *تفسیر المیزان* آمده است:

کلمه «کبراء» جمع کبیر است، و شاید مراد از آن بزرگسالان باشد که معمولاً عامه مردم از آنان تقلید می‌کنند؛ چون مردم همان طور که بزرگ قوم را اطاعت می‌کنند، بزرگسالان را نیز پی‌روی می‌نمایند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۵۲۲).

۱۰. پیروی نسنجیده از اکثریت ناآگاه

یکی از عوامل دیگری که موجب می‌شود که ندای فطرت کنار گذاشته شود و به آن توجهی نشود پیروی ناآگاهانه و نسنجیده از اکثریت مردم است. همیشه در طول تاریخ، افرادی وجود داشته‌اند که برای هم‌رنگ جماعت شدن و به خاطر اینکه بقیه از فلان راه می‌روند، آنان نیز مسیر خود را به سمتی که آنان می‌روند، تغییر داده‌اند.

قرآن کریم در این مورد می‌فرماید: «وَإِنْ تَطَّعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (انعام: ۱۱۶). بیشتر کسانی که در زمین‌اند شایسته پیروی نیستند. پس اگر از آنان پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند؛ زیرا آنان جز از ظن و گناه پیروی می‌کنند. اما اکثریتی که از یقین پیروی کرده، در راه مستقیم حرکت می‌کنند، حتی می‌توانند پیش‌برنده انسان نیز باشند. پس می‌توان گفت: نباید پیروی کورکورانه و متعصبانه از اکثریت صرفاً به خاطر اکثر بودن آنان داشت، بلکه باید پیرو ایده و نظریه و عقیده درست آنها بود.

در تفسیر این آیه آمده است: این خطاب به پیامبر، اما مقصود دیگران است. برخی گفته‌اند: مقصود پیامبر و دیگران است... از این آیه برمی‌آید که در دین خدا و معرفت حق، به کمی و زیادی جمعیت، اعتباری نیست؛ زیرا ممکن است حق با اقلیت باشد، نه اکثریت. بنابراین، اعتبار به دلیل است: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ»؛ این مردم مشرک در عقاید و دعوت‌های خود فقط تابع گمان هستند. «وَ

می‌خواست همه گمراه‌کنندگان را مثل فرعون و هامان و ابلیس و ... را ذکر کند، سخن طولانی می‌شد. از این جهت، کلمه «فلان» را به کار برد که همه را شامل می‌شود (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۷، ص ۱۹۹).

این آیه شریفه علاوه بر آنکه دوستی‌های زشت و ناپسند و مذموم را بیان می‌کند، به صورت ضمنی دوستی‌های سالم و مفید را نیز بیان می‌کند: کسی که دوست بدی را اختیار کرده است می‌گوید: ای کاش با پیامبر طرح دوستی می‌ریختم! پس اگر انسان دوستی با فردی نیکو را برگزیند به سرانجام نیکو نزدیک‌تر می‌گردد، و اگر دوستی با فرد بدکار را انتخاب کند به سرانجام بد نزدیک‌تر می‌گردد. یکی از بهترین نمونه‌ها برای این مطلب، که با برگزیدن دوستان بد به سرنوشتی نازیبا رسید، پسر نوح است. او که فرزند رسول خداوند بود و در دامان پیامبر خداوند بزرگ شده بود، به خاطر همراهی با کفار، از ایمان به خداوند تبارک و تعالی سرباز زد و از جمله کسانی بود که در امواج خروشان عذاب خداوند غرق گردید. داستان این بدعاقبتی را خداوند در آیات ۴۲ تا ۴۷ سوره «هود» بیان می‌فرماید و در قسمتی از آیه ۴۷ حتی به نوح خطاب می‌شود که او حتی از خانواده تو نیست «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ».

۹. شخصیت‌گرایی

یکی دیگر از عوامل لغزش اندیشه و عدم استمرار حرکت در صراط مستقیم، گرایش به شخصیت‌هاست. در بسیاری از موارد، در زندگی انسان و یا به‌ویژه در زمان‌های انتخاب و شک و تردید، توجه و حب نسبت به یک طرف و یا بغض و عدم توجه نسبت به طرف مقابل ممکن است سبب لغزش شود. بنابراین، اگر حب و بغض‌ها زمینه عقلائی نداشته باشند و یا به خوبی سامان نپذیرند و به تعصب و پیروی کورکورانه از محبوب بینجامند، زمینه انحراف در فرد را به وجود خواهند آورد.

قرآن کریم در رابطه با افرادی که به خاطر همراه شدن با سران، به گمراهی رسیده‌اند، چنین می‌فرماید: «يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا» (احزاب: ۶۷-۶۶)؛ آن روز که صورت‌هایشان در آتش زیر و رو می‌شود، می‌گویند: ای کاش خدا را فرمان می‌بردیم و از پیامبرش اطاعت می‌کردیم! و خواهند گفت: پروردگارا،

بر اعتقاد مکتبی او گردد (مکارم شیرازی و دیگران،

۱۳۷۴، ج ۱۷، ص ۴۲)

در طول تاریخ، کسانی هستند که این پیوند بین ایمان و خانواده‌شان سست است و در بزنگاه‌ها، خانواده را بر ایمان و عقیده ترجیح می‌دهند، درحالی‌که بیان شد که آن در ردیفی پس از ایمان قرار دارد. از بهترین نمونه‌ها در این مورد می‌توان به *ضحاک بن عبدالله مشرقی* که در حادثه کربلا خانواده خود را بر خاندان رسالت ترجیح داد. وی در مسیر حرکت امام حسین علیه السلام با ایشان برخورد کرد. امام علت عدم یاری ایشان را جویا شدند. *ضحاک* گفت: من مقروض هستم و خانواده و فرزند دارم. مشروط نزد شما می‌مانم و زمانی که مانند من فایده‌ای برای شما نداشته باشد از شما جدا خواهم شد. وی در صحنه کربلا حاضر شد و به خوبی به مصاف دشمن رفت و خود او می‌گوید که امام بارها به من فرمودند: سست نگردی! دستت بریده نشود، اما با این حال، *ضحاک* زمانی که دید همه یاران امام بجز اندکی شهید شدند، نزد امام رفت و اجازه گرفت و از میدان کربلا دست خالی خارج شد (پورامینی، ۱۳۸۶، ص ۲۴۱).

نتیجه‌گیری

از آنچه در این مقاله بیان شد، روشن می‌شود که برخی چیزها می‌توانند فطرت را از مسیر منحرف کنند و انسان را به گمراهی بکشانند. از بین آیات قرآن کریم عواملی شناسایی شد که موانع رسیدن به سعادت و عوامل ورود به شقاوت هستند. عواملی که می‌توانند فردی را از اوج عزت به نهایت ذلت برسانند. در این نوشتار، از عواملی بحث شد که هر یک به‌تنهایی می‌توانند ایمان فردی را لکه‌دار کنند. بهترین راه کارها در جهت جلوگیری از ضعیف و خاموش شدن ندای فطرت عبارتند از:

۱. **تفکر و تعقل:** یکی از بهترین راه‌ها در مقابله با خاموشی فطرت در حالات تردید در انتخاب راه، «تفکر و تعقل» است. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «خیر و خوبی تماماً با خرد به دست می‌آید و کسی که خرد ندارد دین ندارد» (محمدی‌ری‌شهری، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۷۰۷)؛ البته تفکر و تعقلی که مستند به امری واقعی و محکم باشد، و باید با تکیه بر تفکر در ادله عقلی و نقلی (قرآن و حدیث معتبر) خدایی بودن کاری فهمیده شود و نه اینکه با تکیه بر علم خود و یا اطرافیان ناآگاه عمل شود، بلکه باید براساس تفکری رفتار کرد

إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»؛ آنها فقط دروغ می‌گویند: برخی گویند: یعنی از روی دانش سخن نمی‌گویند، بلکه از روی حدس و تخمین (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۸، ص ۲۴۴).

در تعالیم دین مبین اسلام، سفارش‌های فراوانی در عنایت و توجه داشتن به پدر و مادر آمده است. اما در بین این سفارش‌ها و توصیه‌های فراوان، توجه به یک نکته لازم است و آن اینکه توجه و عنایت به پدر و مادر نباید به جدایی از مسیر هدایت و فطرت منجر گردد.

اسلام به پیوند خانوادگی بسیار احترام می‌گذارد و آن را بسیار مقدس می‌داند و حتی در کتاب آسمانی خود نیز به آن سفارش می‌کند. در آیه ۱۵ سوره احقاف آمده است: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا». اما این پیروی تا جایی که منجر به انحراف از فطرت و صراط مستقیم نگردد، یعنی سبب پیروی کورکورانه از روش و عقیده پدر و مادر نشود و یا به امر آنان مجبور به رفتن در مسیر کژی و گمراهی نشود درست است. البته در همه این حالات باز هم بی-احترامی جایز نیست و تنها نباید پیروی باشد، وگرنه احترام در هر شرایطی لازم است؛ زیرا آیه به صورت مطلق آمده است. تنها کسی که پدر و مادرش به شرک دعوت کردند می‌کنند، از آنها اطاعت نکند که خداوند می‌فرماید: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» (لقمان: ۱۵)؛ و اگر پدر و مادرت تلاش کردند که چیزی را که بدان علم نداری، شریک من سازی، از آنان پیروی مکن. البته در کارهای دنیا با آنان به نیکی معاشرت کن.

این آیه شریفه به خوبی آنچه را که بیان شد، تأیید می‌کند. اما گروهی همواره در طول تاریخ، با پیروی عجولانه و بدون تعقل از پدران و پیشینیان به گمراهی وارد شده‌اند که قرآن کریم می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (بقره: ۱۷۰)؛ اگر به آنها گفته شود که از آنچه خدا به وسیله وحی فرود آورده است پیروی کنید، می‌گویند: ما همان روش‌ها را پیروی می‌کنیم که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم. آیا اگر پدرانمان هیچ چیزی را تعقل نمی‌کردند و راهی را نمی‌یافته‌اند، باز از آنان پیروی می‌کنند؟!

تفسیر نمونه در این باره می‌نویسد:

هرگز نباید رابطه انسان و پدر و مادرش مقدم بر رابطه

او با خدا باشد، و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم

خواسته‌اش را مطرح نمی‌کند و کسی را که نزد برآورنده خواسته‌اش عزیز و آبرومند است به عنوان شفیع قرار می‌دهد تا به خواسته‌اش برسد. اولیای الهی و به‌ویژه اهل بیت علیهم‌السلام بهترین شفیعان درگاه الهی هستند. پس چه زیباست درخواست شفاعت از ایشان برای رسیدن به عاقبتی نیکو! اینها برخی از بهترین راه‌هایی است که به وسیله آنها می‌توان در مقابل عوامل خاموشی فطرت مقاومت کرد و تسلیم آنها نشد.

.....منابع

نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، قم، مشرقین.

انیس، ابراهیم، با همکاری جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶، *معجم الوسیط*، ترجمه محمد بندریگی، چ دوم، تهران، انتشارات اسلامی.

پورامینی، محمداقبر، ۱۳۸۶، *چهره‌ها در کربلا*، چ دوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۳۶۶، *غرر الحکم و درر الکلم*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۹، *تفسیر موضوعی قرآن کریم (فطرت در قرآن)*، چ دوم، قم، اسراء.

حکیمی، محمدرضا و دیگران، ۱۳۸۰، *الحیاه*، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۸۹، *مفردات الفاظ قرآن کریم*، ترجمه حسین خدایرست، چ دوم، قم، نوید اسلام.

سبحانی، جعفر، ۱۳۷۳، *منشور جاوید*، چ سوم، قم، مؤسسه امام صادق علیه‌السلام.

سیدقطب، ۱۳۸۷، *فی ضلال القرآن*، ترجمه مصطفی خرم‌دل، چ دوم، تهران، احسان.

طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۴، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.

طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۷، *جوامع الجامع*، ترجمه مترجمان، چ دوم، مشهد، پژوهش‌های اسلامی.

_____، ۱۳۶۰، *مجمع البیان*، ترجمه مترجمان، تهران، فراهانی.

طوسی، محمدبن حسن، بی‌تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

قرائتی، محسن، ۱۳۸۳، *تفسیر نور*، چ یازدهم، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.

قرشی، سیدعلی‌اکبر، ۱۳۷۷، *تفسیر احسن الحدیث*، چ سوم، تهران، بنیاد بعثت.

محمدی ری‌شهری، محمد، ۱۳۸۸، *میزان الحکمه*، چ دوم، قم، دارالحدیث.

مجلسی، محمداقبر، ۱۳۷۴، *بحار الانوار*، چ سوم، تهران، اسلامیه.

مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۸، *مشکات*، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه‌السلام.

مغنیه، محمد جواد، ۱۴۲۴ق، *تفسیر الکاشف*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

که ریشه در منبعی محکم همچون قرآن و سنت قطعی داشته باشد و نباید کورکورانه تصمیم گرفت.

۲. تزکیه نفس: «تزکیه» به معنای پاک و خالص کردن نفس از ناخالصی‌هاست. *المعجم الوسیط* در معنای واژه «تزکیه» نوشته است: «آن را اصلاح کرد و سر و سامان داد. آن را پاک و تطهیر کرد» (انیس، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۸۵۴).

این عامل نیز تا حد زیادی می‌تواند از خاموشی فطرت در افراد جلوگیری کند؛ و همواره یکی از اهداف بعثت انبیا تزکیه نفوس بوده است؛ چنان‌که در بسیاری از آیات قرآن و از جمله در آیه ۱۵۱ سوره بقره آمده است: «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ...»؛ پس لازم است که فرد خود را تزکیه نموده، قلب و جان و روح خود را تطهیر کند و اجازه ندهد که این عوامل حتی برای یک مرتبه نیز در او ظهور یابند؛ زیرا یک مرتبه ورود آنها کافی است تا زمینه را برای انحرافات بعدی فراهم کند.

۳. دوام یاد خداوند: یکی از بهترین راه‌ها برای مقابله با خاموشی فطرت، دوام ذکر خداوند است. امام علی علیه‌السلام در حدیثی می‌فرماید: «خدای سبحان یاد خویش را صیقل‌دهنده دل‌ها قرار داده است. گوش‌های سنگین شده دل‌ها با یاد خدا شنوا می‌شوند و چشم‌های ضعیف شده دل‌ها، به وسیله آن تیز و بینا می‌گردند و دل‌های معاند و ستیزه‌گر با آن رام می‌شوند» (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۹۱)؛ پس زمانی که فرد دایم در یاد خداوند است و سعی می‌کند هر کارش خدایی باشد با یاد خدا قلب او جلا و چشم و گوش او بینا و شنوا می‌شود و به بیراهه نخواهد رفت.

۴. درخواست از خداوند: خواستن عاقبتی نیکو از خداوند و دعا برای دوام حرکت در صراط مستقیم راه دیگر برای مقابله با عوامل خاموشی فطرت است. در قرآن کریم آمده است: «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (بقره: ۱۸۶)؛ و چون بندگان من از تو درباره من بپرسند، قطعاً من (به آنها) نزدیکم و دعای دعاکننده را وقتی که مرا بخواند اجابت می‌کنم. پس آنها نیز دعوت مرا اجابت کنند. باشد که راه یابند. پس زمانی که خداوند خود ضمانت کرده است که پاسخ دعای درخواست‌کننده را خواهد داد، بنده نیز باید با دعا کردن و درخواست ثبات در راه درست، بار خود را به سر منزل مقصود برساند.

۵. توسل به اولیاء الله: گاهی انسان حاجتی دارد و به عللی خودش



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی